

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (کهف: ۸۳)

حکایت‌های قرآن همیشه برای بیان اسرار هستی است و در آن به مواردی پرداخته می‌شود که در آنجا اسرار هستی نمود پیدا کرده و این نمود برای ما قابل مشاهده است. قرآن با بیان این امور و نزول آن‌ها به مرتبه‌ای که برای ما قابل درک باشد، سعی می‌کند ما هم این اسرار را درک کنیم و از طریق آن‌ها بتوانیم خودمان را نجات دهیم.

ذی‌القرنین یکی از داستان‌های ویژه قرآنی است که درباره او چیزهای خاصی گفته شده و ظاهراً در مورد دیگران وجود ندارد.

خداوند در ابتدا می‌فرماید:

قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (کهف: ۸۳)

برای شما یادی و ذکری و توضیحی بیان می‌کنم. این توضیح، توضیح عادی نیست؛ این نیست که صرفاً اسم، مشخصات، زمان، مکان و تاریخ گفته شود، بلکه جنبه‌هایی بیان می‌شود که برای انسان، اسرار هستی را شکوفا کند.

همین‌طور که درباره مشخصات ذی‌القرنین در داستان قرآنی، هیچ‌جا ذکری جزئیات نشده است، مفسرین و مورخین نیز در توضیح اینکه این شخصیت کیست و بر چه قضیه‌ای از قضایای تاریخ تطبیق می‌یابد، و سدش کجاست و قوم‌هایی که ذکر می‌کند چه کسانی هستند، کاملاً اختلاف نظر دارند و نمی‌توانند چیز مشخصی ارائه دهند.

در نتیجه، ذکر زیاد درباره او نشده و هرچه بیان شده، بیشتر در ارتباط با شأن و جایگاه او و اسرار هستی است که او پیدا کرده است.

ابتدا دو مشخصه از ذی‌القرنین در قرآن ذکر می‌شود:

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (کهف: ۸۴)

ما به او قدرت و تمکن داده‌ایم، یک توانایی ویژه به او بخشیده‌ایم و نسبت به زمین و شرایط موجود در این جهان، قدرت و تمکن خاصی به او داده‌ایم و این تمکن برای او روشن و واضح بود.

وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (کهف: ۸۴)

واژه «سبب» که در اینجا ذکر شده، شاید مهم‌ترین مشخصه ذی‌القرنین باشد. «سبب» به معنای ابزار، علت یا سرنخ است؛ راهی که باعث می‌شود انسان به چیزی برسد، به خواسته‌ای دست یابد، توانایی پیدا کند، دانایی کسب کند یا کاری انجام دهد. به عبارت دیگر، تمکن او از طریق این سبب حاصل شده است، نه صرفاً خود تمکن.

ویژگی خاص ذی‌القرنین این است که هر چیزی، سبب و ابزاری، سرنخش در اختیار او بوده است. این سبب ویژه است و صرفاً به ثروت، قدرت زیاد یا تسلط مانند حضرت سلیمان (ع) بر جن و انس یا فهم زبان حیوانات مرتبط نیست. در داستان ذی‌القرنین چنین مسائلی ذکر نمی‌شود، بلکه توانایی ویژه‌ای از طریق درک‌های خاص یا ابزار ویژه یا عوامل خاصی که از آن طریق حرکت می‌کند، به او داده شده است.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا (کهف: ۸۵)

عبارت قرآن درباره فتح و پیگیری سبب‌ها نشان می‌دهد که ذی‌القرنین این سبب‌ها را دنبال کرده است. این عبارت سه بار تکرار می‌شود: یک بار به سمت شرق، یک بار به سمت غرب و یک بار به سمت گذرگاهی بین دو کوه. کل داستان ذی‌القرنین با این سبب گره خورده است. این نشان می‌دهد که سبب خاصی وجود داشته که به دلیل ویژگی و راز نهفته در آن، قدرت و تمکن ویژه‌ای به ذی‌القرنین می‌داده و مختص خودش بوده است.

این «سبب» چیست؟ چه چیزی می‌تواند ابزار خاص باشد؟ این رمزی است که برای یک فرد ظاهراً گشوده می‌شود. یعنی مثل این است که شما در نظر بگیرید: تفاوت ما با انسان‌های هزار سال پیش در علوم جدید چیست؟ ما آگاهی‌هایی کسب کرده‌ایم که از طریق آن‌ها قدرت‌های ویژه‌ای پیدا می‌کنیم. دیگران هم در همین زمین زندگی می‌کردند، اما رموزی برای ما کشف شده که برای آن‌ها کشف نشده بود. از طریق این رموز، ما می‌توانیم تکنیک‌ها، وسایل و ابزارهای جدید داشته باشیم. اصل این ابزار مهم نیست؛ مهم آن «سبب» است. این سبب همان رمزی است که ما درک می‌کنیم. به نظر می‌آید که در اینجا اشاره به درک‌ها و آگاهی‌های ویژه‌ای است که ذی‌القرنین از ناحیه خداوند کسب کرده بود و گویا انحصار به این درک داشت؛ انحصار به حالتی که فرد به قدرت و توانایی می‌رسد. دلیل این توانایی، آن درک و گشوده شدن گره و راز مشخص شده برای اوست. این امر از طریق چه حاصل می‌شود؟ نه از طریق خواسته و نه احساس صرف. مثلاً دو نفر را در نظر بگیرید که هر دو احساس و آرزوی زیادی دارند؛ یکی احساس خود را کنترل می‌کند، می‌نشیند، فکر و تأمل می‌کند و یا کشف و شهودی از ناحیه خداوند به او حاصل می‌شود. این فرد به راحتی می‌تواند به خواسته و درخواست خود برسد. اما آن کسی که گرفتار احساسات خود مانده و تأمل نمی‌کند، از

این راز و رمز محروم می ماند، حتی اگر شدت احساس و خواستش بیشتر باشد. دلیل آن این است که راز برای او کشف نشده است.

در همان تمرینی که برای جلسه پیش داده شد، وقتی که ما در برخورد با قرآن بودیم و برنامه هایمان سحرگاه بود، دوستان ذکر می کردند که در آن موقع حال و هوای دیگری وجود داشت و این کاملاً مشخص بود. اتفاقاً من آن تجربه را از آن زمان آوردم به این زمان، ساعت هشت صبح، تا این احساس کمی کمتر شود و ما شروع کنیم به سمت تعقل. این تعقل و تفکر وجودی و درکی که می توانیم از قرآن پیدا کنیم، ارزشمند است و بدون آن فایده ندارد. اگر صرفاً فقط احساس باشد، صرفاً درخواست انسان باشد و پیوسته انسان تمایل و هیجان داشته باشد بدون اینکه به یک تعقل و تفکر برسد، به نتیجه نمی رسد.

بنابراین ما مقداری نیاز داریم که این اسباب، به معنایی که در قضیه ذی القرنین ذکر شده، پیدا کنیم. شاید به همین دلیل است که در قضیه ذی القرنین، این همه اسباب ذکر شده است. قضیه ذی القرنین نشان می دهد که او در زمینه تمکن و توانایی در زمین، با توجه به قضیه ای که نقل می شود، قدرت ویژه ای داشته است. این قدرت از حیث جغرافیایی و وسعت آن و نیز توانایی های ویژه ای که از رموز هستی به او داده شده، قابل توجه است. سه حرکت ذی القرنین نیز در اینجا ذکر می شود که گواه این توانایی و تمکن خاص است.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا (کهف: ۸۶)

یکی از جلوه های توانایی ذی القرنین این بود که او توانست به سمت مغرب برود، تا جایی که خورشید در حال فرو رفتن در سیاهی بود و هیچ راهی جز رفتن تا انتهای مغرب وجود نداشت. او در آنجا با قومی برخورد کرد که ظاهرشان اهل فساد و ظلم بود.

خداوند فرمود:

يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ مُعَذِّبٌ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (کهف: ۸۶)

یا آنان را عذاب کن یا با نیکوکاری رفتار نما.

ذی‌القرنین پاسخ داد که:

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا (کهف: ۸۷)

اگر آنان ظالم‌اند، من با خشونت با آنان رفتار می‌کنم و آنان در آخرت نیز بدتر خواهند بود.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (کهف: ۸۸)

اما نسبت به صالحان، جزای نیکو می‌دهم و راه راحتی پیش پایشان می‌گذارم. این حرکت اول، جلوه‌ای از توانایی و تمکن او بود، حاصل از پیگیری اسباب و رمز و رازهایی که خداوند در اختیار او گذاشته بود.

برای بار دوم که سبب‌ها را دنبال کرد:

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (کهف: ۸۹)

حرکت دوم او، به سمت مشرق بود، تا جایی که به محل طلوع خورشید رسید و با قومی برخورد کرد که از لحاظ توانایی سکونت، لباس و ابزارهای ابتدایی زندگی انسانی، هیچ چیز نداشتند؛ قوم بدوی‌ای که ابتدایی‌ترین سامانه‌های زندگی انسانی را دارا نبودند. این رسیدن، جلوه دوم از تمکن ذی‌القرنین بود و نشان می‌دهد که همه این توانایی‌ها و حرکات، از طریق پیگیری اسباب، سرنخ‌ها و رمز و رازهایی بود که خداوند برای او مشخص کرده بود.

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (کهف: ۹۱)

در نهایت، ذی‌القرنین احاطه کامل وجودی و علمی داشت؛ یعنی هم درک عمیق و وجودی و هم احاطه علمی نسبت به امور زمین و انسان‌ها داشت، که این توانایی‌ها و حرکات او را ممکن می‌کرد.

ذی‌القرنین طوری نبود که با علوم عادی بشری به این مقام رسیده باشد؛ بلکه این مرتبه‌ای از علم و درک وجود بود که با احاطه‌ای که داشت برقرار شده بود. احاطه خداوند بر همه انسان‌ها هست، حتی انسان جاهل، اما منظور اینجا بیشتر همان مرتبه ویژه ذی‌القرنین است. او به مرتبه‌ای از وجود و درک اسرار هستی رسیده بود که علم و فهمش با ما مرتبط بود. یعنی ارتباط او با این امور، فراتر از علم عادی انسانی و از ناحیه احاطه و لطف خداوند بود. حتی انسان فاسد نیز زیر احاطه خداوند است، اما ذی‌القرنین به مرحله‌ای رسیده بود که افکار، علوم و وجود او کاملاً با این احاطه هماهنگ بود و این تمکن خاص او را شکل می‌داد.

بار سوم:

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (کهف: ۹۲)

ثُمَّ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (کهف: ۹۳)

در حرکت سوم، ذی‌القرنین با تمکن ویژه‌ای که داشت، به کوهستان‌ها رفت و به قومی رسید که از لحاظ ارتباط انسانی و اجتماعی بسیار ضعیف بودند. این قوم از حیث زبان، توانایی برقراری ارتباط و فهم دیگران ضعیف بودند و دچار مشکلات زیادی بودند که حل نشده باقی مانده بود. اما ذی‌القرنین با آن تمکن خاص توانست به آن‌ها دسترسی پیدا کند و با آن‌ها ارتباط برقرار نماید، کاری که دیگران نمی‌توانستند انجام دهند. این نشان‌دهنده تمکن و توانایی منحصر به فرد او بود که او را از دیگران متمایز می‌کرد.

این «تمکن» دوباره از کجا آغاز می‌شود؟ (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا)

سپس آنان گفتند که ما با قومی روبه‌رو هستیم که برای ما سبب دردسرند و فساد می‌آفرینند.

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (کهف: ۹۴)

پرسیدند که آیا در مقابل پرداخت پولی تو برای ما سدی می‌سازی؟ یعنی آن قوم کم‌درک و کم‌زبان که پذیرش سخن سخت برایشان است نیز وقتی به یأجوج و مأجوج برخورد کردند، آثار این تمکن را دیدند؛ دریافتند که در هر موضوعی سببی هست و هر امر، سرنخی دارد و رموز و اسراری که دیگران نمی‌دانند. آن‌ها فوراً پیشنهاد کردند که حاضرند پول بدهند تا تو این سد را برای ما بسازی.

قَالَ مَا مَكْنِيَ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (کهف: ۹۵)

ولی با این حال همین اسباب و آن دری که ذی‌القرنین از قواعد هستی یافته بود، باعث شد بگوید: «اگر کمک نکنید، من این کار را انجام نمی‌دهم؛ شما باید کمک کنید.»

آنان تقاضای ساخت سد کردند و ذی‌القرنین گفت که من دارایی و قدرت کافی دارم، اما شرط همکاری گذاشت. در نهایت، ذی‌القرنین سدی ساخت که رَدْمًا — یعنی سدی محکم و مانع‌گذر که امکان عبور از آن نیست — بود، و این نشان‌دهنده همان تمکن ویژه‌ای است که تنها ذی‌القرنین به آن دست یافته بود.

و بعد، در اینجا از محدود جاهایی است که قرآن از «تکنیک‌های خاص» و موادی که برای یک امر دنیایی و یک سازه زمینی به کار رفته سخن می‌گوید:

تُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا (کهف: ۹۶)

ذی‌القرنین از آهن و مس بهره گرفت؛ تکه‌های فلز را با آن تکنیک خاص — گرم کردن، ذوب کردن، و بر افروختن کوره‌هایی که با باد شعله‌ور می‌شدند — به هم پیوست تا سازه‌ای ساخت که

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (کهف: ۹۷)

یعنی نه توان بالا رفتن از آن را داشتند و نه می‌توانستند در آن رخنه یا تونلی ایجاد کنند. هیچ خللی در آن سد نبود، محکم و نفوذناپذیر بود. با این حال، در این نقطه، قرآن تصریح می‌کند که همه این توانایی‌ها از ناحیه‌ای دیگر است. در آن بالا، از سوی خداوند ذکر شده:

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (کهف: ۹۱)

یعنی ما احاطه داشتیم بر آنچه در اختیار ذی‌القرنین بود؛ این قدرت و توانایی از طریق اتصال او به اسباب الهی حاصل شده بود. در این سو نیز خود ذی‌القرنین می‌گوید:

قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي (کهف: ۹۸)

یعنی همه این‌ها از ناحیه بی‌نهایت آمده است. اگر ما به خودمان واگذار شویم، توان چنین کاری را نداریم.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (کهف: ۹۸)

اما در پایان، ذی‌القرنین یادآور می‌شود که این هم محدود است. یعنی هرچند این قدرت و سازه عظیم است، اما در نهایت نابود شدنی است. سپس قرآن به نشانه‌هایی از روز قیامت اشاره می‌کند؛ همان کسانی که به آن مرتبه روحی نرسیده‌اند، در آن روز همچون موج‌های دریا بر هم می‌ریزند.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (کهف: ۹۹)

این سرگردانی ظاهری در قیامت، بازتاب همان سرگردانی درونی آنان در دنیاست؛ کسانی که به رمز و سبب و آن درک متصل به خداوند نرسیدند، دروناً نیز پریشان و بی‌قرار می‌مانند.

این موج انسان‌ها که در قیامت به هم می‌پیچند و می‌لوند، ناشی از حقیقت سرگردانی درونی آن‌هاست. وقتی حقیقت سرگردانی کفار و کسانی که ایمان ندارند ظاهر می‌شود، همان موج‌ها در قیامت شکل می‌گیرد.

قرآن می‌فرماید: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (کهف: ۱۰۱)

یعنی به دلیل اعمال خود، پرده‌ای بر دیدگانشان افتاده و ذکر خدا را نمی‌بینند و بدیهیات حقایق برایشان آشکار نمی‌شود.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (کهف: ۱۰۳)

لَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف: ۱۰۴)

در ادامه، قرآن اعمال این افراد را «خسران» و زیان‌کارانه توصیف می‌کند این‌ها کسانی هستند که خود را فریب داده‌اند و حتی خودشان باور کرده‌اند که راه درستی می‌روند و کار خوبی انجام می‌دهند، در حالی که هیچ ندارند. این فریب به حدی می‌رسد که دیگران را نیز فریب می‌دهند و خود نیز در خود غرق می‌شوند.

کافر دو حالت دارد:

یک حالت آن است که بداند اشتباه می‌کند؛ این بالاترین مرحله آگاهی و بیداری است و نقطه آغاز حرکت جدی انسان به سوی اصلاح است.

پایین‌ترین مرحله زمانی است که انسان خود را کاملاً فریب می‌دهد، اعمالش را توجیه می‌کند، در برابر هشدارها و آیات مقاومت می‌کند و برای خودش بهانه‌سازی می‌کند. به مرور این بهانه‌ها عادت می‌شود و او خود به فریبش باور پیدا می‌کند. در این مرحله، انسان فکر می‌کند بهترین کار را انجام می‌دهد و خود را کامل می‌پندارد، حتی وقتی اعمالش باطل و زیان‌بار است. قرآن این افراد را مثال می‌زند و می‌فرماید که آیات و هشدارهای الهی را نادیده می‌گیرند و اعمالشان در نهایت باطل می‌شود و نتیجه آن در قیامت برایشان آشکار خواهد شد

وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف: ۱۰۴)

به عبارت دیگر، اعمال انسان وقتی که به این مرحله فریب و سرگردانی برسد، نه تنها هدایت نمی‌شود، بلکه خود عامل خسران و نابودی او می‌شود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (کهف: ۱۰۵)

این ها کسانی هستند که هیچ وزنی، ارزش، جایگاه یا شانی ندارند. برخلاف این جهان و ظاهر آن که گاهی برایشان جلوه‌ای از قدرت و اعتبار دارد، وقتی پرده‌ها کنار می‌رود، هیچ چیزی در اختیارشان نیست.

این افراد همواره در پی ظاهر و امور دنیوی بودند.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (کهف: ۱۰۹)

این کلمات قرآن، اسرار هستی پایان ناپذیر است. حتی اگر تمام دریاها را برای نوشتن کلمات و اسرار خداوند به کار بگیریم، این اسرار پایان‌ناپذیر است و تمام نمی‌شود.

در انتها، قرآن جمع‌بندی می‌کند:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (کهف: ۱۱۰)

من نیز مانند شما انسانی بودم و با عمل، اقدام و کار کردن به این مقام رسیدم. هر کسی به اندازه عمل خود نتیجه می‌گیرد و هیچ ذره‌ای از عمل بی‌اثر نمی‌ماند. اگر انسان عمل کند، نتیجه می‌گیرد؛ اگر عمل نکند، نتیجه‌ای به دست نمی‌آید. این همان حقیقت فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (زلزله: ۷) است که هر عمل، حتی کوچک، بازتاب دارد و اثر می‌گذارد. وَأَنْ لِّيسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم: ۳۹) انسان به چیزی که برای آن سعی کرده می‌رسد.

ذی‌القرنین می‌فرماید که من نیز مانند شما بودم، اما با عمل به مرتبه‌ای رسیدم که:

يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ (کهف: ۱۱۰)

الهامات و توانایی‌هایی هم به شما می‌شود همانقدر که عملتان پایین است این هم پایین می‌آید. به همان اندازه که عملتان کم است، بهره‌مندیتان نیز محدود خواهد بود.

وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يُرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (کهف: ۱۱۰)

اگر این کلمات برای شما انگیزه شد و خواستید عمل کنید، باید بدانید که بدون عمل، هیچ چیز حاصل نمی‌شود. عمل انسان است که او را به این نقطه می‌رساند. عمل صالح...